

تفاهم ملک

غلامحسین یوسفی

وظیفه‌یی که برعهده بنده مقررست اینست که درین محضر شریف مختصری در تفاهم بین ملل به عرض برسانم ، برای این منظور از اندیشه‌هایی که به ذهن مردم بشر دوست دنیا گذشته است نمونه‌هایی نقل خواهم کرد تا مقدمه‌یی باشد برای آشنایی با هدف‌های منشور ملل متحد و نیز اذهان را با مطالبی که سخنرانان محترم در دیگر جلسات ، راجع به فواید ناشی از همکاری‌های بین‌المللی در زمینه‌های مختلف ، خواهند فرمود مأ‌نوس کند .

اجازه می‌خواهم عرایض خود را با دوبیت پرمغز از اشعار عارف بزرگ مولانا جلال‌الدین محمد مولوی بلخی آغاز کنم ، مولوی در کتاب گرانقدر مثنوی فرموده است:

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان ای بسا دوترک چون بیگانگان
پس‌زبان محرمی خود دیگرست همدلی از هم‌بانی خوشترست

چنان‌که حضار محترم میدانند مولوی خواسته است بگوید : تنها شباهت صوری و ظاهری از قبیل داشتن یک زبان مشترک مردم را باهم هم‌فکر و هم‌آهنگ نمی‌کند چه بسا ممکنست هندو و ترکی که دوزبان مختلف و دو ملیت متفاوت دارند باهم انس و تفاهم داشته باشند و دوترک هم‌زبان بایکدیگر بیگانه‌وار رفتار کنند پس‌زبان محرمی و اشتراک فکر و تفاهم موضوعی برتر از اینهاست و مولوی همدلی را بر هم‌زبانی‌هایی که مهر آمیز نباشد ترجیح میدهد . البته مقصود مولانا این نیست که هم‌زبانی و هم‌کیشی و اشتراک در دیگر مسائل در نزدیک کردن آدمیان بهم‌بی‌تأثیرست بلکه خواسته است نکته‌یی باریکتر را که مقصود غائی است با ما در میان بگذارد .

این قبیل اندیشه‌ها به‌زمان و مکان خاصی بستگی ندارد و تا افراد بشر باهم زندگی میکنند به آنها محتاج هستند . امروز نیز باهمه ترقیاتی که انسان در تحصیل و وسایل زندگی و معیشت و در زمینه علم و صنعت کرده است ازین راهنمایی‌ها بی‌نیاز نیست زیرا بقول برخی صاحب‌نظران «معنویت بشری پای «تکنیک» پیشرفت نکرده است» حتی میتوان گفت که در

سخنانی است که بمناسبت سال همکاری‌های بین‌المللی روز سه‌شنبه چهارم خرداد ماه در تالار رازی دانشگاه مشهد ایراد شده است .

زندگانی بشر امروزه این مسائل بصورتی مهمتر و در محیطی بزرگتر و با کیفیتی شگفت انگیز وجود دارد .

می دانیم که از روزگاران کهن بشر را موجودی اجتماعی دانسته اند یا بقول حکمای قدیم حیوانی که بالطبع مدنی است . زندگانی اجتماعی مستلزم اینست که انسان برای آسایش و حفظ منافع خود با دیگر مردم ، بر اساس توافقهایی طبیعی ، همکاری کند یعنی وظایفی را که نسبت به اجتماع برعهده او مقررست انجام دهد تا در مقابل بتواند از حقوقی که متوقع است بهره ور گردد . این اساس زندگانی اجتماعی است . بنابراین آدمی در اجتماع مقداری بسود دیگران میکوشد تا از ثمره کوشش دیگران برخوردار شود زیرا اگر قرار شود ، در جامعه هر کس فقط و فقط بفکر خود و منافع خود و مقاصد خود باشد نیروهای آدمیان بجای آن که يك جا جمع گردد و بسود همه بکارافتد یکدیگر را خنثی خواهد کرد شبیه قایقی که گروهی در آن نشسته باشند و هر يك بسوی پیش برانند ، ناگزیر هرگز به ساحل نخواهد رسید .

اما این توافق اجتماعی به آسانی حاصل نشده است زیرا آدمی طبیعتی دارد سخت خودخواه و همین خودخواهی یا Egoïsme انگیزه بسیاری از کوششهای او در زندگی است ، پس برین طبیعت غلبه کردن و به راهی برخلاف آن یعنی نوع دوستی روی آوردن کاری دشوار است .

شنیده اید که وقتی مسلمانان پس از تحمل شداید بسیار در غزوه بدر پیروز گشتند و در تقسیم غنایم شاد بودند پینمبر به آنان فرمود : از جهاد اصغر فارغ گشته ایم ولی جهاد اکبری در پیش داریم ؛ چون از او پرسیدند که جهاد اکبر چیست ؟ فرمود جهاد با نفس و خود پرستی ؛ ای مهان کشتیم ما خصم برون ماندن زان خصمی بتر در اندرون (مولوی)

اما در مقابل این تمایل ، استعدادی دیگر نیز در بشر وجود دارد که اگوست کنت^۱ فرانسوی ، بنیان گذار فلسفه تحقیقی^۲ ، آن را به دیگر خواهی Altruisme یا نوع دوستی تعبیر کرده و گفته است که سرچشمه این تمایل عواطف قلبی است . هر قدر این استعداد در انسان پرورش یابد علقه خانوادگی و نوع پرستی و مدنیت در وقوت میگيرد و آدمیت و احساسات انسانی در جهان پیشرفت میکند ، ازینرو اگوست کنت خود به دین انسانیت^۳ ایمان می آورد یعنی همان نکته باریکی که جرج مور^۴ ، نویسنده ایرلندی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، گفته است : در انجام به این نکته میرسیم که پیش

۱ - اشاره است به : قدمتم خیرمقدم و قدمتم من الجهاد الاصغری الجهاد الاکبر مجاهده المبد هوا ، سیوطی ، جامع الصغیر ج ۲ ص ۷۲ ، نیز رک . مناوی ، کنوز الحقائق ص ۹۰ ؛ بصورت : رجعتنا من الجهاد الاصغری الجهاد الاکبر نیز نقل شده است .

۲ - (۱۷۹۸-۱۸۵۷) Auguste Comte - ۳ Philosophie Positive

۴ - Religion de l' Humanité سیر حکمت در اروپا ج ۳ ص ۱۱۱-۱۳۴

۵ - George Moore

از يك نژاد در دنيا وجود ندارد : نژاد انسانیت» ۱.

همه كوشش هادیان بشر و بزرگان متفكران این بوده است كه بتوانند بشر را به آدمیت نزدیک كنند ، از خود خواهی او بگهند و بر انسانیتش بیفزایند چندان كه در اندوه و درد با دیگران شريك باشد و سعادت خود را به سعادت همگنان وابسته بداند :

نخواهد كه بیند خردمند ریش / نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
كه مرد ، ارچه بر ساحل است ای رفیق / نیاساید او دوستانش غریق (سعدی)



آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا / گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را
اما همگام با تعاون اجتماعی ، انسان باید تربیتی دیگر نیز پذیرد كه مرحله ی عالی تر است و آن داشتن روح تساهل و مماشات یا بقول فرنگیان Tolérance است زیرا یکی از مظاهر خود خواهی آدمی اینست كه گمان میکند هر چه او می اندیشد درستست و چه بسا كه جز آن هیچ چیزی را قبول ندارد ، بقول سعدی : همه كس را عقل خود بكمال نماید و فرزند خود بجمال». بدیهی است كه این راه یعنی تصویر این كه فقط آنچه ما می اندیشیم درستست و تحمل و احترام عقاید دیگران را نداشتن ، به كمال و سعادت منتهی نمیشود.

خداوند به پیغمبر اسلام ، با همه ایمانی كه به آیین مبین خود داشت ، چنین الهام میفرمود : « قل یا ایها الكافرون ، لا اعبد ما تعبدون ، ولا انتم عابدون ما اعبد ، ولا انا عابد ما عبدتم ، ولا انتم عابدون ما اعبد ، لكم دینكم ولی دین» ۲ : به كافران بگو من آنچه را كه شمامی پرستید نمی پرستم و شما نیز آنچه را من می پرستم نمی پرستید . نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا می پرستید ، دین شما از آن شما باد و دین من از آن من . وقتی خداوند در مورد دین - كه در نظر هر كس مقدس ترین عقایدست - ما را چنین به اعتدال و تساهل فرامیخواند ، پیداست كه در مسائل دیگر تا چه حد باید اهل انصاف و تحمل باشیم بخصوص كه حتی حقایق مسلم و تجربی علمی نیز از صحت و استواری كامل و دائمی برخوردار نیستند چه برسد به عقاید و مباحث نظری . **آنا تول فرانس** ، نویسنده حكیم فرانسوی میگوید : « عمر حقایق علمی عموماً از دو تا سه نسل تجاوز نمیكند و حقایق تاریخی موجوداتی هستند ازین هم ضعیف تر و نحیف تر» ۳ . **حجة الاسلام غزالی** نیز بنوعی دیگر ، از قرنهای پیش از او ، ناتوانی عقل ما را بیا یادآوری مینمود : « حقایق موجوده در عالم منحصر به حقایقی نیست كه ما آنها را با عقل ادراك میكنیم بلكه حقایق دیگری هم موجودست كه عقول ما از درك آنها عاجز میباشد» ۴

1 - After all there is but one race - humanity

۲ - قرآن کریم ، سوره ۱۰۹

3 - La durée moyenne des vérités scientifiques est de deux à trois générations. Quant aux vérités historiques, elles sont des créatures bien plus fragiles encore.

۴ - بنقل از كشكول جمالی ، محمد علی جمال زاده ، ج ۲ ص ۹۷

مگر نه اینست که بسیاری از اصول علمی هر روز دستخوش تغییر و تردید میشود درین صورت چگونه مامینوانیم بپنداریم که تصورات و افکار ما جاودانه درستست و دیگران برخطا هستند؟! شاید انکیزه خیام نیز توجه به بی اعتباری پندارهای آدمی و اعتقاد بشر به استواری آنها بوده که فرموده است :

آنان که محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تار یک نبردند برون
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه یی و در خواب شدند

وقتی انسان بیرون از چهارچوب معتقدات خویش نتواند چیز دیگری را ببیند تعصب جاهلانه دامنگیر او می شود که زیانش نخست او را در جهل دائمی گرفتار می کند و بدیهی است که دیگران نیز از تعصب و نادانی او در رنج و عذاب خواهند بود . حقیقت در هر زمینه یی یک نکته بیش نیست اما ممکنست ما هر یک آن را بنوعی ببینیم و خیال کنیم، پس بر سر این خیالات با هم ستیزه کردن کاری خردمندانه نیست :

نیستوش باشد خیال اندر جهان
بر خیالی صلحشان و جنگشان
تو جهانی بر خیالی بین روان
وز خیالی فخرشان و تنگشان

مولوی بسیاری اختلافات نوع بشر را، اختلاف نظرگاه و طرز دید میداند همچنان که هر یک از ما ممکنست چیزی را از سویی بگیریم و بنوعی دیگر ببینیم، و در نظر او تعصب و سختگیری از خامی است :

از نظر گاهست ای اصل وجود
این جهان همچون درختست ای کرام
اختلاف مؤمن و کبر و یهود
ما برو چون میوه های نیم خام
ز آن که در خسامی نشاید کاخ را
سخت گیرد میوه ها مر شاخ را
سست گیرد شاخها را بعد از آن
چون ببخت و گشت شیرین لب گزان
در بهاری و ندیدستی تموز
من چه گویم زان که تو خامی هنوز
تا چنینی کار خون آشامی است
سختگیری و تعصب خامی است
ویا بقول صائب :

سبک مغزان بشور آیند از هر حرف بی مغزی
به فریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را
در تاریخ فرهنگ و ادب ایران کسانی که درین مراحل توانسته اند به اوج قله کمال برسند عارفان و بزرگان روشن بین مثنوی بوده اند . این گروه در تنگنای مناقشات خصوصت آمیز جاهلانه که گاه آتش فتنه اش شهرها را می سوخت و ویران می کرد به مردم می آموختند که : الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق ، هر کس حق دارد خدای خود را چنان که می خواهد بپرستد و از آزادی عقیده برخوردار باشد . حتی با انتشار عقیده وحدت وجود که هر چه درین عالم هست پرتوی از وجود خدا و مانند خدا دوست داشتنی است - افراد بشر را دعوت می کردند که به محبت ایمان بیاورند . در گفتار و آثار ایشان

عشق از آدمیان تجاوز کرده به همه موجودات سرایت کرده است، ۹ حافظ که مسیح وار ما را به سازگاری دعوت میکنند درسی از همین مکتب بر ما فرومی خواند :

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
 من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش (یا کوش)
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 ترجیح بند معروف هاتف که در آن درآتشکده مغان
 و کلیسای ترسایان و بزم می-
 فروشان و می نوشان و حتی در جلوه باغ و بوستان
 نیز نور حقیقت واحدی جلوه گرس
 پرتوی دیگر از همین روشنایی است، ببینید چگونه ما را به تسامح و وسع صدر و بزرگواری
 فرا خوانده است :

در کلیسا به دلبر ترسا	گفتم ای دل به دام تو در بند
ای که دارد به تار زنارت	هر سر موی من جدا پیوند
ره به وحدت نیافتن تا کی	ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت	وز شکر خنده ریخت آب از قند
که گراز سر وحدت آگاهی	تهمت کافری به ما مپسند
درسه آینه شاهد ازلی	پرتو از روی تابناک افکند
سه نکردد بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرند
مادرین گفتگو که از یک سو	شد ز ناقوس این ترانه بلند :

که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

بنابراین از خودخواهی کاستن و به نوع دوستی اندیشیدن و عقیده و فکر دیگران را محترم داشتن و با آنان با سازگاری زندگانی کردن هم از نظر اخلاق و هم از لحاظ بقا و استواری جامعه از اصول زندگانی اجتماعی است. اما مسائل حیات بشری به همین جا پایان نمی پذیرد زیرا در عالم تنها یک ملت و یک اجتماع نیست که سرگرم زندگانی است بلکه اجتماعات و ملتها بسیارند. می توان گفت همان اصولی که در مورد افراد طرح میشود در باب ملتها نیز صادق است زیرا ملتهای جهان نیز از تجمع افراد پدید می آیند و در حقیقت اجتماعی بزرگتر را بوجود می آورند که جامعه جهانی است، بخصوص در روزگار ما که زندگانی و سر نوشت ملل جهای سخت بهم پیوسته است و هیچ ملتی در حال انزوا

۱- رك . عواطف بشری در ادب فارسی، بقلم نویسنده این سطور ، مجله ینما

سال چهاردهم ، شماره های دی و بهمن ۱۳۴۰ .

۲- استاد مجتبی مینوی این کلمه را بمعنی سمع صدر و سازگاری Tolérance

در سال ۱۳۳۱ عنوان مقاله ای در مجله ینما (سال پنجم ص ۳۸۵) قرار دادند، برای توضیح درین باب رك. آزادی و آزاد فکری ص ۱۲۶-۱۲۸ .

نمی‌تواند زیست. بنابراین همچنان که مصلحت افراد در همکاری و تعاون و نوع دوستی است مصلحت ملتها نیز چنین اقتضا می‌کند که مردم جهان مسائل جهان را با همفکری و همقدمی یکدیگر حل کنند تا بتوانند در کنار هم بصلح و سعادت بسر ببرند. تنها سعادی ما نبود که می‌گفت:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش زیگ گوهرند
 چو عضوی بدمرد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کرم محنت دیگران بی‌غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی
 اقبال لاهوری نیز می‌سرود:

هنوز از بند آب و گل نرستی
 تو گویی: رومی و افغانیم من
 من اول آدم بی رنگ و بویم
 ازان پس هندی و تورانیم من

ولتر ۱، نویسنده شهیر انگلیسی، هم گفته است: «ملیت حقیقی ما بشریت است» ۲ و مازینی ۳ ایتالیایی معتقد بوده: «همچنان که افراد اعضای یک ملت اند، ملتها نیز تابعیت دنیای بشریت را دارند». جیمز مونتهگمری ۴، شاعر اسکاتلندی، گفته است: «بشکل امواج از هم جدا و مشخص می‌نمایم ولی در دریا بهم پیوسته ایم» ۵ از رودیارد کیپلینگ ۶ شاعر و نویسنده انگلیسی هم می‌شنویم که: «من می‌دانم که خوبی تو خوبی منست، تو نیز آگاهی که نیروی من از آن تست» ۷. در دنیای فکر و آثار اندیشه ملل مختلف که سیر کنیم این گونه اندیشه‌های تابناک فراوان می‌توان یافت، اما همگامی ملتها بر اصولی دیگر نیز استوار است. نخست آن که همه ملل جهان حق دارند به آزادی چنان که می‌خواهند زندگی کنند و احترام به آزادی هر ملتی از طرف ملل دیگر واجبست ولی اعتقاد به این اصل سهولت حاصل نشده، بشر قرن‌ها کوشیده و گاه جنگیده است تا امروز این حق را برای اوقا ملند. قرن‌ها پیش ازین، ابوسعید ابی‌الخیر، عارف خراسانی ما، می‌گفت: «خدایت آزاد آفرید آزاد باش» و بیشتر از هر چیز آزادی درونی و وارستگی منظور او بود. زمانی

1 - Herbert George Wells (۱۸۶۶-۱۹۴۶)

2 - Our true nationality is mankind.

3 - Giuseppe Mazini (۱۸۰۵-۱۸۷۲)

4 - James Montgomery (۱۷۷۱-۱۸۵۴)

5 - Distinct as bellows; yet one as the sea.

6 - Rudyard Kipling (۱۸۶۵-۱۹۳۶)

7 - I shall Know that your good is mine; ye shall Know my strength is yours.

ژان ژاک روسو^۱ در کتاب «قرارداد اجتماعی» خود این سخن را تکرار می‌کرد.^۲ ژول سیمون^۳، فیلسوف فرانسوی و نویسنده کتاب «آزادی» بوجهی دیگر بر این بنیان استدلال می‌نمود^۴ و رساله جان استوارت میل^۵، فیلسوف مشهور انگلیسی، در باب آزادی نیز اهمیت بسیار کسب کرد^۶. سرگذشت کوششهای قلمی و قدمی بشر برای تحصیل آزادی و مساوات خود موضوع کتابها تواند شد اما بهر حال اینک متجاوز از یکصد و هفتاد سال است که دواصل آزادی و مساوات در جهان پایه دموکراسی تلقی شده است. البته این آزادی به جایی محدود می‌شود و آن وقتی است که کسی در استفاده از آزادی خود بزیان دیگران و برخلاف آزادی آنان گام بردارد. تمثیل کشتی درین مورد معروفست: جامعه را به کشتی بی مانند می‌کنند که افراد در آن درسفرند؛ بدیهی است اگر یک تن از مسافران بخواهد کشتی را سوراخ کند و آب وارد شود، دیگران برای سیانت نفس خود نخواهند گذاشت که او هرچه بخواهد بکند و آزادانه حیات آنان را در معرض خطر و نابودی قرار دهد^۷. در هر حال همچنان که هر جامعه بی به رعایت این اصول نیازمندست جامعه بشری نیز به لزوم استقرار آزادی و مساوات در میان ملل عالم متوجه شده است و ملل مختلف به این نتیجه رسیده‌اند که روابط خود را بایکدیگر باید بر این بنیان استوار کنند یعنی دنیایی پدید آورند که در آن، چنان که روزولت می‌گفت، آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از نیازمندی و فقر، آزادی از بیم و هراس برای افراد بشر تحقق پذیر گردد.

اما روابط بین‌المللی از اول بر این اصول استوار نبوده و تاریخ آن بسیار مفصل و خواندنی است. بطور بسیار بسیار مختصر می‌توان گفت که تاریخ تطور و تکامل روابط بین‌المللی را! به هفت دوره تقسیم میکنند ازین قرار:

دوره اول: از قدیم‌الایام Antiquité تا سقوط امپراطوری رم.

دوره دوم: از سقوط امپراطوری رم تا خاتمه جنگ سی ساله و عهدنامه صلح وستفالی (۱۶۴۸)

دوره سوم: از صلح وستفالی تا انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)

دوره چهارم: از انقلاب فرانسه تا عهدنامه‌های سال ۱۸۱۵ در کنگره وین

دوره پنجم: از کنگره وین ۱۸۱۵ تا کنگره برلن (۱۸۷۸)

دوره ششم: بعد از کنگره برلن تا جنگ جهانی اول

۱ - J.J. Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸)

2 - Le contrat social, Paris, p-19

3 - Jules Simon

۴ - رك . آزادی و آزادفکری، مجتبی مینوی، ص ۶۹

۵ - john Stuart Mill (۱۷۷۳-۱۸۳۶)

۷ - همان کتاب ص ۹۰

۶ - آزادی و آزاد فکری ص ۷۸

دوره هفتم : از عهدنامه ورسای تا جنگ جهانی دوم ۱۹۰۰

ملاحظه میفرمایید که تأمل درین موضوع یعنی بررسی تاریخ جهان بحری است که در کوزه این سخنرانی مختصر نمی‌گنجد. خلاصه آن که ابتدای تاریخ روابط بین‌المللی از روزگاری شروع میشود که غالب ملل هنوز در حال انزوا و خصومت با دیگران می‌زیستند و همیشه فکراستیلا بر اقوام دیگر را در سر می‌پروراندند و جنگ تنها راه حل مسائل بود. روابط بین‌المللی مبتنی بود بر بعضی اصول طبیعی از قبیل رعایت شعائر دینی و مهمان‌نوازی و احترام سفرا. تا این که در دوره اعتلای تمدن یونان حقوق بین‌المللی ناقصی تازه بوجود آمد. این روابط همچواری نیز میان شهرهای مستقل جامعه یونانی، مانند آتن و اسپارت، برقرار بود که تشکیل اتحادیه‌یی داده بودند والا یونانیان هم دیگر اقوام را «باربار Babares» و وحشی و از حقوق مدنی محروم می‌شمردند و بخود حق میدادند که آنان را مطیع خویش سازند. اما کار روم با یونان متفاوت بود و چون سنای روم با سایر ملل بشدت رفتار می‌کرد حقوق بین‌المللی که بر اساس مسالمت است در روم نضج نگرفت و حقوق مدنی روم که الهام بخش بسیاری از قانون‌گذاران دنیا شده است - به حقوق بین‌الملل اعتنائی نکرد. ایرانیان درین زمینه این افتخار را دارند که در روزگار باستان حقوق مردم مغلوب را رعایت کرده‌اند و در عهد هخامنشیان شاهنشاه ایران با یهودیان به مسالمت تمام رفتار نموده است. این ابتدای تاریخ روابط بین‌المللی است ولی پس از گذشت قرن‌ها و بوقوع پیوستن جنگهای فراوان و دو جنگ بزرگ جهانی و شکست جامعه ملل سابق، سرانجام سازمان ملل متحد پی‌ریزی شد.

پس از آن که جنگ جهانی دوم خاتمه پذیرفت بر اساس مواد هشتمانه منشور آتلانتیک که در سال ۱۹۴۱ میان روزولت رئیس جمهور امریکا و ونستون چرچیل نخست وزیر انگلستان به امضا رسیده بود - و دیگر پیمان‌نامه‌ها، در ژوئن سال ۱۹۴۵ نمایندگان پنجاه ملت جهان مصمم شدند مساعی خود را برای ساختن جهانی امن‌تر و بهتر، با تأسیس يك سازمان بین‌المللی بنام سازمان ملل متحد، هم‌آهنگ کنند: از آن تاریخ بی‌محدود بقدریج کشورهای دیگری به این گروه پیوستند چندان که امروز یکصد و ده ملت جهان به عضویت این سازمان درآمده‌اند.

بدیهی است بنیان هر سازمانی ازین قبیل نخست بر رعایت حقوق بشر باید استوار باشد. پس از چندی در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۴۸ (۱۹ آذر ۱۳۲۷) مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد که نخستین ماده آن اینست :

« ماده اول - تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند، همه دارای عقل و وجدانند و باید با روح برادری با یکدیگر رفتار کنند. » ۴

۱- رك . روابط بین‌المللی از قدیم‌الایام تا سازمان ملل متحد ، دکتر احمد متین -

دفتري، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۶۹، بی‌محدود. ۲ - همان کتاب ص ۳۵۴

و مادهٔ دوم آنست که هر کس می‌تواند بدون هیچگونه تمایز از حیث نژاد و رنگ، جنس، زبان و مذهب و عقیده و ملیت و غیره از تمام حقوق و کلیهٔ آزادی‌هایی که در اعلامیه ذکر شده بهره‌مند گردد.^۱

دیگر آنکه برای حصول امنیتی پایدار، که در پرتو آن بتوان برای بشر زندگانی سعادت آمیزی تأمین نمود، کوشش در راه استقرار صلح مهمترین هدف سازمان شناخته شده و در مادهٔ دوم منشور ملل متحد تصریح شده است که «اعضای سازمان اختلافات بین‌المللی خود را به وسایل مسالمت آمیز تصفیه می‌نمایند بنحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و همچنین عدالت بمخاطره نیفتد».^۲

دانشمندان امروز نیز در باب ارتباط علم و دموکراسی بحث‌های مفصلی دارند که خلاصهٔ آنها اینست: سبب این که علما در مسائل علمی توافق حاصل میکنند و فی‌المثل همه قبول دارند، دو دوتا چهارتا است اینست که مسائل از راه تجربه و مشاهده و آزمایش و وقت و بحث و استدلال منطقی طرح و حل و فصل میشود، البته در امور عملی هم مجادلات فراوان روی می‌دهد ولی دیر یا زود با اقامهٔ دلائل طرفین مسأله حل می‌شود و نزاع پایان مرا پذیرد. بنابراین علم و دموکراسی با هم ملازمه دارند و همچنان که از راه بحث آزاد و استدلال میتوان به توافق رسید، توصیه میکنند که این طریقه را برای ایجاد توافق و استقرار حقیقت در میان افراد بشر نیز میتوان بکار برد.^۳

همه بیاد داریم که پیغمبر ما میفرمود: انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخیکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون^۴، مولوی نیز در تفسیر این کلام آسمانی، در غزلی که بدو منسوبست چنین بما درس آشتی می‌داد:

مؤمنان را خواند اخوان در کلام خود خدا	پس بیاید صلحشان دادن بهم ای کدخدا
جنگ باشد کار دیو و صلح کردار ملک	صلح را باید گزیدن تا بیاید جان صفا
روحهای پاک را از صلح آمیزد بهم	قطره‌ها چون جمع شد رودی شود ژرفای فنی
ریزه‌های خاک‌گر با هم نگشتمندی یکی	کی شدندی برمهان و برکهان جای و سرا
چون ز جمع جسمها آمد چنین بنیادها	پس ز جمع روحها بنگر چها گردد چها

ملاحظه می‌فرمایید که امروز هم به این راهنمایها نیازمندیم چنان که جانان هر بلیسون^۵ امریکایی منظومهٔ زیرین را در سال ۱۹۵۵ سروده است:

و ای خدای هر قوم و ملت، ای تویی که خدای همهٔ زمینها هستی
و هیچگونه امتیاز و تبعیض باطلی میان نژادها و زبانها و زادگاهها نمیکنداری،
فرزندان تو که بر اثر ترس و غرور منشعب شده‌اند، فرسنگها از یکدیگر جدا افتاده‌اند،

۱- همان کتاب ص ۳۵۴ ۲- همان کتاب ص ۳۱۲ ۳- رك. آزادی و آزادفکری، مجتبی مینوی ۱۳۳۸، ص ۲۳ بیعد ۴- قرآن کریم، سوره ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۰

عنایتی بفرما و بما قلبی رؤف و گوش شنوا عطا کن تا به درد دل همدیگر گوش بدهیم»^۱ اما مصائبی که بشر در روزگار ما با آن روبروست سبب شده است که ملل متحد ازین حدود پافرا تر نهند و یاری به یکدیگر را در حل مسائل داخلی و بین المللی خواستار شوند زیرا اولاً مسائلی که امروز در دنیا پیش می آید عوارض در سرحدات یک کشور محصور نمی ماند و به دیگر کشورها هم سرایت میکند : پدید آمدن بیماری یا آفات کشاورزی و مسائل اقتصادی در مملکتی همسایگان و دورتران را نیز بفرکر چاره گیری می اندازد و اتفاقات مختلف بین المللی در سر نوشت همگان مؤثرست ازینرو در سازمان ملل متحد علاوه بر مجمع عمومی و شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری و دستگاههایی که متوجه رسیدگی به مسائل سیاسی صرف است تشکیلاتی دیگر نیز وجود دارند مانند : سازمان بین المللی کار، سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد ، سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) ، سازمان جهانی بهداشت، بانک بین المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) ، مؤسسه عمران بین المللی ، مؤسسه مالی بین المللی ، صندوق بین المللی پول ، سازمان بین المللی هواپیمایی کشوری ، اتحادیه پستی جهانی ، اتحادیه بین المللی ارتباطات دور ، سازمان هواشناسی جهانی ، سازمان بین الدول و مشورتی دریانوردی ، سازمان بازرگانی بین المللی و غیره . دول عضو سازمان در باب مسائل بین المللی باهم همکاریهایی دارند که در جلسات آینده سخنرانان محترم درین زمینهها سخن خواهند گفت و فواید این همکاریها را در امور مختلف باز خواهند نمود .

مسلم است که امروز بر اثر گسترش روابط بین ملل و سهولت و سرعت ارتباط میان مردم جهان در موضوعات فرهنگی ، بهداشتی ، اقتصادی و غیره نیز همکاریهایی پدید آمده است که قابل ملاحظه است . بیرون از اغراض سیاسی ، بسیاری دیده میشود که مردم جهان از احوال بنی نوع انسان در دورترین نقاط گیتی متأثر میشوند و درغم و شادی آنان شرکت میکنند و این همدلی ناگزیر حاصل ارتباط بین ملل و نشر افکار بشر دوستانه و اعتقاد به لزوم تعاون بین المللی است .

اما هدفهای سازمان ملل و هر دستگاهی نظیر آن ، هر قدر انسانی باشد ، وقتی تحقق پذیرست که نخست میان مردم جهان تفاهم و حسن اعتماد بوجود آید و در محیط امن و اطمینان متقابل بتوان مسائل جهان امروز را بمدد همه مردم جهان حل کرد . بلاوه این طریق مسالمت و آشتی و تفاهم و تماطی افکار بسود تمدن بشری است زیرا نه تنها پیشرفتها و آبادانیها در سایه صلح میسرست بلکه تمدنهای عالی همیشه نتیجه برخورد تمدنهای مختلف و ثمره تبادل فکرها و اندیشههای گوناگون و روشهای زندگانی متنوع بوده است زیرا همچنان که بقول جان استوارت هیل «کسی که تنها با فکر و نظر خود آشنا باشد چنته اش تهی است»^۲ ، هر ملتی

۱ - آزادی و حیثیت انسانی ، تألیف و ترجمه سید محمد علی جمالزاده ۱۳۳۸، ص ۷۱

۲ - همان کتاب، ص ۷۶

وقتی به کمال و سعادت می‌تواند رسید که از ثمرهٔ فکر و هنر و فرهنگ و تجربهٔ همهٔ مردم جهان بهره‌مند گردد .

در حقیقت لازمهٔ همبستگی مردم جهان وحدت نظر جهانیان است و لازمهٔ این وحدت نظر اشتراك احساسات . اگر تا به امروز انسانیت يك وظیفهٔ اخلاقی بوده است ازین پس شرط حتمی ادامهٔ زندگی است^۱ . بنا برین وقتی هدف گردانندگان امور جهان اجرای همین اصول و تحقق پذیر کردن تفاهم بین‌المللی باشد و چنان که مادهٔ بیست و ششم اعلامیهٔ حقوق بشر توصیه کرده است : آموزش و پرورش در همهٔ جای جهان طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به‌حد کامل رشد آن برساند ... و حسن تفاهم ، گذشت و احترام عقاید و دوستی بین‌الملل و همچنین توسعهٔ فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید^۲ ، مردم جهان در پناه این تفاهم از آشتی و سازگاری و جمعیت‌خاطر و همکاری برخوردار خواهند شد و بشر روز بروز به ترقیات بزرگتر نایل خواهد گشت و اگر نه چنین باشد و هر فرد و کشوری دنیا را فقط از زاویهٔ منافع خود ببینند و برای دیگر ملل ، با صداقت تمام ، آزادی و مساوات کامل قائل نباشد ، این‌ها را سوء تفاهم و کینه و خصومت افق حیات بشر را تیره خواهد نمود .

بدیهی است همهٔ ما ، در عین کمال علاقه و دل‌بستگی به ملیت خود ، از صمیم دل آرزو مندیم در میان مردم دنیا حسن تفاهم و همدلی و همکاری هر چه بیشتر تحقق پذیر شود و همهٔ ملل جهان در امنیت و آشتی به پیشرفت و ترقیات بزرگ موفق شوند . در خاتمه از حوصله‌یی که حضار محترم در استماع عرایض بنده بخرج داده‌اند تشکر میکنم و چند بیت از تمثیلی را که استاد فقیدم شادروان ملك الشعرای بهار در قصیده‌یی بسال ۱۳۱۰ شمسی سروده است به عرض میرسانم . مفهوم این ابیات اینست که حقیقت واحد و نظر گاهها مختلف است و با نادیکی تأمل و انصاف میتوان به وحدت نظر و تفاهم رسید .

<p>دارم حکایتی سره و - نغز و دلپذیر خفتند در اطاقی هر شب چهار طفل زن شیر گاو دادی دایم به کودکان آن خوابگاه پنجره‌یی داشت مشرقی شبهای ماهتاب شدی ماه جلوه گر هر کودکی بدیدی از جایگاه خویش از آن چهار طفل ، یکی طفل کور بود لیک آن سه طفل دیگر ، هر يك ز ما خویش آن يك ز ما سبز و دیگر يك ز ما زرد</p>	<p>بشناس گفتهٔ سره از گفت ناسره اندر کنار دایککی پاک و طاهره وز مادرانشان بگرفتی مشاهره وز شیشه های الوان ، پوشیده پنجره با چند رنگ از پس آن تنگ دایره مهر با هر رنگ دیگر ، از آن خوب منظره وز رنگهای مختلفش ، پاک ذاکره تحسین کنان بدندی گرم مناظره دیگر ز ما سرخ ، بمانند معجره</p>
--	---

۱ - مجلهٔ سخن دورهٔ ۱۱ ص ۴۹۵

۲ - روابط بین‌المللی از قدیم الایام تا سازمان ملل متحد ، ص ۳۵۸

و آن هر سه منکر او در نقص باصره در آن وثاق بود بیک نظم و پیکره از ماه خویش نغمه سرایان چو زنجیره خود رفت دگر به آمد بر قصد شبچره زد خویش رابه پنجره ، مانند قسوره اندر قفای گربه و شد پاک منظره شد در بر حقیقت واحد مصدوره آثار نیست و انهمه بحث و محاوره وز سبز زرد و سرخ تهی شد مفکره بنگر چگونه طفل سخن گفت نادره نبود گزافه ، همچو علامات خابره ؟ دیدند توده گنج ، پر کوه و پر دره وان جلوه و جمال ، حدودی است بایره بوده است بی حقیقت و بی اصل یکسره

وان طفل کور ، منکر آن هر سه ماه بود یک چند برگذشت، که آن بحث و آن جدال اندر شبان مقمر ، بودند هر کدام یک شب نهاده شبچره زن نزد کودکان ناگام باز گشت زن و گربه جسور بشکست سخت پنجره و شیشه ها بریخت آن پرده برطرف شد و حس خطاشمار دیدند مه یکیست و ز الوان مختلف بدر سپید لامع در دیده نقش بست بر طفل کور ، خجلت خود عرضه داشتند گفت این جمال و جلوه که بینید از کجا پس کودکان به مدرسه رفتند و ماء را دیدند هست تابش نورش ز آفتاب کردند اعتراف که آن جنگ و آن جدال

هست از ورای پرده جهل و مکاره
گیتی، چو شب سیاه و خلائق چوشبهره ۱

هان ای بهار ! جنگ و جدال جهانیان
ای اختر حقیقت! شو جلوه گر که هست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی